

(قسمت بیستم)

ترقی

یا

تکامل؟

مر ترضی حقگو

آنچه تاکنون خوانده‌اید:

در ابتدای این سلسله مباحث، سوال شد که چرا ما باید توسعه پیدا بکنیم- البته به مفهومی که این لفظ در غرب استعمال میشود- و بیان گردید که هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستپابی به «عدالت اجتماعی» است و نه «توسعه»، در این ارتباط سوال دیگری مطرح شد که: آیا مفهوم «دستپابی به عدالت اجتماعی» بامعنا «توسعه» یکی است؟ و از همین جاست که بحث در مورد معنای توسعه در جهان امروز شروع میشود.

در این ارتباط به مسئله «توسعه یافتگی» به عنوان «اتو پای قرن حاضر» پرداخته شد و اینکه توسعه یافتگی آرمان پر جاذبه عصری است که بشر خدا را فراموش کرده و از جاودانگی روح خویش غفلت کرده است، و این آرمان نتیجه حاکمیت سرمایه یا سرمایه‌داری و اصالت بخشیدن به اقتصاد نسبت به سایر وجوه حیات بشری است که خود محصول مادیگرایی و تبیین جهان و طبیعت است.

در ادامه خواندید که انسان فطرتاً در جستجوی بهشت است و غرب بهشت زمینی را بدل از بهشت آسمانی گرفته است. در این بهشت کار کردن شر مسلمی است که باید هر چه بیشتر از آن خلاص شد، و روی دیگر سکه «گریز از کار» لذت طلبی لجام گسیخته‌ای است که حد و مرزی نمی‌شناسد و در جامعه کنونی غرب به عنوان حق مسلمی برای عموم انسانها اعتبار شده است، و آنچه که بنیان خانواده در غرب را ویران ساخته لذت‌گرایی و تمتع است و کسی نمیتواند انکار کند که غایت توسعه اقتصادی به شیوه غربی تمتع هر چه بیشتر از لذایذ دنیایی است.

«اسراف و تبذیر» به عنوان یک شاخص مهم تمدن غربی نیز ناشی از اصالت دادن به رشد اقتصادی و غلبه اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشری زایل‌شده شده است.

تمدن غربی یعنی امپریالیسم رودرو نیست، همانطور که پیش از این عرض شد. مثل این سخن، مثل آن است که بگوئیم: [ما فقط با دندانهای غول می‌جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم]. آیا می‌توان فقط با دندانهای غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و سرمنشأ تحولی فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را از اقتصاد و هنر گرفته تا سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.

ریشه همه تحولات ظاهری فردی و اجتماعی، در تحولات اعتقادی است و بهمین علت است که حقیر با یقین کامل و با اطمینانی این چنین، درباره آینده جهان سخن می‌گویم. چرا که اکنون امت مسلمان، بار دیگر به «پیمان نخستین» خویش با آفریدگار جهان بازگشته است. به «عهدالست» [الستت بر بکم- قالو ابلی] و این «عهدالست»، خورشیدی تازه را در آسمان تاریخ متولد ساخته است که نور آن، سراسر جهان را در خواهد نوردید و بنیان همه چیز را دیگرگون خواهد ساخت.

شناخت اجمالی «ماهیت تاریخ» کافی است که

مصرف، هر چه بیشتر یکی دیگر از جلوه‌های بارز دیکتاتوری اقتصاد است که ضرورت حتمی ادامه حیات اقتصاد غرب می‌باشد.

همچنین در ادامه این مباحث بیان شد که وابستگی اقتصادی جهان امروز به تولیدات روز افزون صنایع تسلیحاتی و اتمی تا بدانجاست که باید صراحتاً جنگ را به عنوان عامل اصلی رونق اقتصادی دانست.

پس از این بررسی، نفوذ شرکتهای چندملیتی بر اقتصاد و دستگاههای حکومتی و سیاستمداران جهانی مورد بحث قرار گرفت، و در ادامه گفته شد که غلبه اقتصاد کار را تا بدانجا گشاده که قدرت تنها در پول متمرکز است و سلطه پول بر جهان نیز از طریق «نظام بانکداری جهانی» امکانپذیر شده است و در واقع باید این نظام را قلب تمدن غرب محسوب داشت. همچنین خواندید که تفکر اومانیستی غرب، انسان را به سوی خودپرستی رانده و این عامل اصلی روحیه سودپرستی که بنیان اقتصاد سرمایه‌داری است، می‌باشد.

پس از این مباحث، عنوان شد که نظام آموزشی این تمدن نیز جلوه‌ای از دیکتاتوری اقتصاد است و در تمدن غرب همه باید اجباراً و ایجاباً با پذیرش «توسعه اقتصادی با شیوه‌های معمول» به مدارسی بروند که آنها را برای استمرار و تحکیم مبانی تمدن غرب باز می‌آورند، و این نظام آموزشی معلول جدایی علم از دین است که خود زائیده انقلاب صنعتی است. آنگاه مواردی چند از مطلق‌گوییهای بی اساس که شکل دهنده محتوای علمی سیستم آموزشی کنونی در مدرسه‌ها و دانشگاه‌هاست. تحت عناوین: «انسان از نسل میمون، خرافات جاهلانه» و «نوح نبی (ع) و تاریخ تمدن» مورد بحث قرار گرفت.

و اینک ادامه مطلب:

انسان را به یک چنین نتیجه‌ای برساند. بنابراین پیش از ورود در بحث از مبانی تاریخی تمدن غرب، بیان دو مقدمه نسبتاً مفصل ضرورت دارد:

۱- نخست اینکه اصلاً «ماهیت تاریخ» چیست؟
۲- و دیگر اینکه از کجا «اصطلاحات شرق و غرب» در زبان راه یافته است؟ غرب که جاست و غربزدگی چیست؟ آیا مفاهیم شرق و غرب صرفاً جغرافیایی است؟ اگر نه چرا ما یک تقسیم‌بندی جغرافیایی را با معانی جدید فلسفی بکار برده‌ایم؟

تا این دو مقدمه طرح نگردد وحدت مفاهیم بین این مجموعه مقالات و خوانندگان این سطور پیش نخواهد آمد و در چنین صورتی، سخن گفتن بی‌فایده است. چرا که اکنون مدت‌هاست که کلمات نیز به تبعیت از اوضاع زمانه، مفاهیم متفاوت و مفترق و حتی متضاد یافته‌اند و هر کس بخود اجازه می‌دهد که از کلمات هر معنایی که دلخواه اوست، اتخاذ کند، «ایدئولوژیهای رنگارنگ» برای کلمات معانی رنگارنگی تراشیده‌اند و هیچ مرجع و محور و حقیقت واحدی نیز وجود ندارد که انسانها برداشتهای مفترق و متضاد خویش را از کلمات واحد، نسبت به آن اصلاح و تصحیح کنند. (۱)

ضرورت بحث در باره «مبانی تاریخی تمدن غرب» از آنجا پیش می‌آید که در میان همه مردم، چه آنانکه شیفته و مرعوب فرآورده‌های این تمدن هستند و چه آنانکه از بسط سلطه غرب در رنجند و حتی با آن به مبارزه برخاسته‌اند، این پرسش عمومیت یافته است: [که چرا رنسانس و در پی آن انقلاب صنعتی در غرب پیش آمد؟ لوازم تاریخی یک چنین تحولی چه بود و چگونه همه این لوازم، بیکباره در غرب جمع آمد و مؤذی به تولد و رشد و اشاعه جهان‌شمول این تمدن شد؟] این پرسش از جانب هر کسی که عنوان شود بسیار بجاست و البته حقیر مدعی نیستم که به این سوال پاسخی کامل عرضه خواهم کرد، بلکه مقصود پایه‌گذاری بررسی و بحثی است که به یافتن جواب منجر شود. اگر «طلب» نباشد، «وصل» حاصل نخواهد شد و اگر ما دل به روزمرگی خوش داریم و از تفکر در باره این مفاهیم کلی بگریزیم، هرگز راه نجاتی بر ایمان پیدا نخواهد شد.

انقلاب اسلامی ایران، آغاز عصر جدیدی در کره زمین است که دیر یا زود، آثار تحقق آنرا در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی

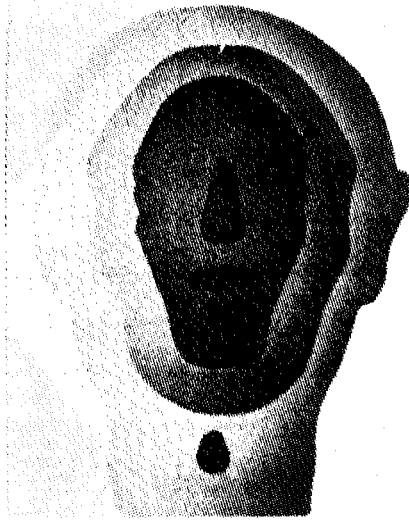
نمونه آن افتراقی است که در معانی همه کلمات، از جمله: علم، عقل، سیاست، اقتصاد، تاریخ، تکامل، تمدن، انسان، انسانیت، روح، ماده، ذهن، عین، اراده، حیات، طبیعت و... درایدئولوژیهای مختلف پیش آمده است.

اگر کسی فکر می کند که ما مردم این عصر لفظ «ماده» را بهمان معنایی بکار می بریم که قدیمی ها پیش از قرن هیجدهم - بکار می برده اند سخت در اشتباه است. در نزد قدیمی ها حتی مفهوم هندسه، ریاضیات، عدد، شیمی، فیزیک... نیز با آنچه ما امروزه از این الفاظ دریافت می کنیم زمین تا آسمان متفاوت بوده است. ما در بحث از حقیقت علم انشاءالله درباره این موضوع بحث خواهیم کرد و اگر کسی نمی تواند منتظر این مباحث بماند و می خواهد زودتر به نتیجه برسد می تواند به کتاب «سیطره کمیت و علائم آخرالزمان» نوشته رنه گنون، از انتشارات نشر دانشگاهی مراجعه کند.

برای جواب گفتن به سؤال «تاریخ چیست؟» قصد ندارم عقاید مختلفی را که در باب تاریخ وجود دارد نقل کنم و بگذرم. مباحثی که در مغرب زمین در باب تاریخ رواج دارد به هیچ کورسوئی در ظلمات راهبر نمی شود. تفکر غالب غربی، اگر چه دم از آزادی و ولنگاری می زند اما با اینهمه بسیار مایل است که در جهت رد مسئولیت از فرد، سیر تاریخ را سیری جبری بداند و از این طریق، همه گناهان خویش را برگردن تاریخ بیاندازد. ما قصد نداریم که پای در کویر خشک و تفتیده این مباحث بگذاریم و مجموعه ای از عقاید کور کورانه را کنار هم ردیف کنیم و فاضل ما بانه بروش روشنفکران امروزی اسم آنرا پژوهشی در باب تاریخ بگذاریم، بلکه برای ما پرروشن است که سیر تاریخ منطبق بر صیوررتی است که عالم امکان از قوه محض تا فعلیت کامل طی می کند و بنابراین سخن گفتن از مبداء و معاد سخن گفتن از تاریخ است.

تاریخ یک حرکت رها شده و بی آغاز و انجام و انتظار ناپذیر در ناکجا آباد نیست که معلوم نباشد از کجا شروع شد، به کجا ختم می شود و بر چه سنتهایی استوار است. تاریخ آغاز و انجامی مشخص و صیوررتی قانونمند دارد. تاریخ در عین حال که دارای سیری ایجابی است با اختیار انسان نیز منافات ندارد. نه اینچنین است که قهرمانان یکه تاز عرصه تاریخ باشند و نه آنچنان است که جبر تاریخ برای انسان محلی از اختیار باقی نگذارد. تاریخ زندگی ما انسانها، بر کره ارض، جزئی از صیوررت کلی عالم خلقت است و برآستی چگونه می توان پنداشت که ما انسانها در عین حال که جزئی بسیار کوچک از نظام کلی عالم وجود هستیم، از نظر کلی و سن آن تبعیت نکنیم و غایاتی جداگانه داشته باشیم؟

از سوی دیگر نباید پنداشت که تبعیت از نظام کلی عالم خلقت و قانونمندی آن، بمفهوم پذیرفتن «جبر» و نفی «اختیار» است. خیر حقیقت اینست که مطابق با فرمایش ائمه علیهم السلام، باید به امری بین این دو امر (جبر و اختیار) ایمان آورد و پذیرفت که انسان در عین تبعیت از نظام کلی عالم که آغاز و انجام و صیوررتی مشخص و قانونمند دارد، دارای اختیار است و اختیاراً سیر معین و مقدری را طی می کند. اگر بعضی از علماء فرموده اند که اگر چه ما مختار هستیم اما در سلب اختیار از خود،



● همه وقایع تاریخی، جغرافیایی، زیستی، سیاسی، اقتصادی، و غیره نهایتاً در جهت تحقق حق و بسط حاکمیت او در سراسر جهان اتفاق می افتند.

اختیار نداریم، بهمین معناست. «ما مجبور هستیم که مختار باشیم» و این عبارت بسیار خوب از عهده بیان اصل مطلب برمی آید.

در آیه مبارکه یازدهم از سوره فصلت در این باره بروشنی سخت رفته است:

ثم استوی الی السما وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرها قالتا اتینا طائعتین [سپس به آسمان استوا فرمود و آن دودی بود و به آسمان و زمین گفت که باطوع و رغبت یا بجبر و کراهت بسوی من بشتابید. عرض کردند که با شوق و رغبت می آئیم.] البته ادراک بیان آیه مبارکه در تمامی اجزاء آن نیاز به دقت بسیار و بحثهایی بسیار مفصل دارد که از حوصله این مقاله بیرون است اما آنچه که در زمینه این تحقیق خاص می توان از آیه مذکور برداشت کرد اینست که غایت حرکت آسمان و زمین وجود مقدس آفریدگار عالم است و اگر چه آسمان و زمین بزبان حال بیان کرده اند که ما مشتاقانه بسوی تومی شتابیم، اما لفظ «کرها» بدین علت در آیه مبارکه مذکور ذکر شده است که نشان دهد، آسمان و زمین در این حرکت مجبور هستند و امکان سرپیچی از این حرکت غایی وجود ندارد. معنی حرکت غایی آسمان و زمین به سوی پروردگار عالم، عبارت ساده تر یعنی حرکت کمی و کیفی جهان و تحولات ظاهری و باطنی آن الهی و متکامل است.

تفکر مادی گرای غربی، خود اذعان دارد که تطورات طبیعی عالم، سیری تدریجی را در جهت تکامل می بیناید، کسی نیست بپرسد که اگر جهان این حرکت غایی را - که در آیه یازدهم سوره فصلت آمده است - نمی دانست چگونه ممکن بود که تطورات و تحولات و تبدلات عالم امکان در جهت تکامل سیر کند. وجود تکامل تدریجی در عالم فی نفسه بیانگر یک حرکت جوهری در ذات عالم است. وجود تکامل تدریجی در عالم فی نفسه بیان کننده این حقیقت است که تاریخ دارای سیری الهی است و آیات مبارکه بسیاری در قرآن مجید مؤید این مدعاست، آیات ۴ از سوره نجم و ۴ از سوره نازعات با بیان این معنا که «منتهای عالم امکان بسوی آفریدگار متعال است» تایید کننده این حقیقت هستند که تاریخ سیری الهی دارد. دهها آیه بار که دیگر در قرآن مجید در ظل معنای رجعت به مین حقیقت پرداخته اند. از جمله در آیه یازدهم از سوره روم آمده است: الله یبدوا الخلق ثم یرعده الیه ترجعون [خداست که خلقت را آغاز فرموده است و سپس آنرا باز خواهد گرداند. آنگاه بسوی او رجعت خواهید کرد.] لفظ «ترجعون» باهمین معنای ۱۹ بار در قرآن مجید تکرار شده است. در آیه هشتم از سوره مبارکه علق منتهای این رجعت را بار دیگر وجود مقدس آفریدگار ذکر می فرماید: ان السی ربک السرجمى [باز گشت بسوی آفریدگار است]. عبارت «انالله وانا الیه راجعون»

(۱۵۶- بقره) به شهادت بسیاری از مفسرین از جمله علامه شهید استاد مطهری (ره) تنها از مبداء و معاد یکایک انسانها سخن نمی گوید بلکه شامل همه نظام خلقت می گردد. بدین معنا که مبداء و معاد آفرینش وجود مقدس پروردگار و به عبارت دقیق تر ذات علیای اوست.

این سخن شاید برای علماء علم زاده امروزی، «علمی» - بمعنای اصطلاحی کلمه نباشد، اما برای ما که پیرو قرآن هستیم کاملاً علمی - بمعنای واقعی کلمه است. ما از این سخن درمی یابیم که همه وقایع تاریخی، جغرافیایی، زیستی، سیاسی، اقتصادی و غیره که در جهان اتفاق می افتد، نهایتاً در جهت تحقق حق و بسط حاکمیت او در سراسر جهان اتفاق می افتند.

هیچ اتفاقی نیست که حقیقتاً به ضرر اسلام باشد و روایت «الخیر فی ماوقع» - خیر در آنچه است رخ داده است - و آیه مبارکه «مکروا و مکروا الله و الله خیر الماکرین»، هردو اشاره به همین حقیقت دارند. وقایع فی نفسه در جهت حاکمیت حق اتفاق می افتند و سیر تاریخ لاجرم به دولت جهانی عدل خواهد رسید و البته همانطور که عرض شد، این سخن را نباید بمعنای «نفی اختیار از انسان» تلقی کرد. تقدیر عالم وجود بر سنتهایی لایتغیر و لا یتبدل ولا یتخلف بناشده است و «مختار بودن انسان» از جمله این سنتهاست. «سنت» در بیان قرآن مجید بمعنای قانونی است که تخلف و تغییر و تبدیل نمی پذیرد، چنانکه در آیه مبارکه ۲۳ از سوره فتح آمده است: سنن الله الی قد خلت من قبل ولن تتجدد لسنه الله تبدیلاً - این سنت الهی است که از پیش جریان داشته است و ابداً در سنت خدا تسبیل و تغییری نخواهی یافت.

قانونمند بودن جهان بمفهوم نفی اختیار انسان نیست بلکه مختار بودن انسان نیز یکی از همین

مجموعه قوانین و سنت‌هایی است که در عالم جریان دارد. آیات مبارک‌های که ناظر بر «خلافت و جانشینی انسان» هستند بر مختار بودن او نیز گواهی می‌دهند، گذشته از آنکه عده‌ای از علماء لفظ «امانت» را در آیه مبارکه: «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان» به معنای «اختیار» تفسیر کرده‌اند و اگر لفظ «امانت» را بمعنای «ولایت و خلافت» نیز بگیریم باز هم اختلافی بوجود نمی‌آید چرا که آنچه به انسان لیاقت و استحقاق ولایت و خلافت را بخشیده «اختیار» است که از جانب حضرت حق باو اعطاء شده است. این اختیار بمعنای مطلق اختیار نیست. ماجزئی از کل عالم وجود هستیم و بعنوان یک جزء هرگز نمی‌توانیم از مجموعه قوانین و سنت‌های کلی عالم سرپیچی و تخلف داشته باشیم. چگونه یک چنین تصویری ممکن است که یک «جزء» به اختیار خویش از «مجموعه احکامی که بر کل آن حکم فرماست» خارج شود؟ و یا بر آن احاطه پیدا کند؟ انسان مختار است نه مطلق العنان باید بین این دو معنا تفاوت اساسی قائل شد.

نکته مهم دیگری که ذکر آن ضرورت دارد - و شاید بیشتر از هر چیز دیگر - اینست که فی‌مابین مفهوم «تکامل و تعالی» در معارف اسلامی ما و معنای «ترقی»^۲ در مغرب زمین تفاوتی مبنائی وجود دارد. این دو لفظ را نه تنها نباید مترادف بایکدیگر دانست بلکه هرگز نباید برای دومی (ترقی) شأن حقیقی قائل شد.

مبنای اعتقاد به «ترقی» از پیدایش علوم جدید سرچشمه گرفته است و بنا بر این هرگز نباید انتظار داشت که ریشه‌های این فکر، به ماقبل رنسانس باز گردد. در کتاب «اندیشه ترقی» نوشته سیدنی پولارد^۳ از کتاب انقلاب رنسانس نوشته ژوزف آنتونی مارتونقل شده است که:

[فکر ترقی یعنی ترقی مداوم و بی‌حد و حصر در صعود مستقیم از یک وضعیت پست‌تر به سوی وضعیتی عالی‌تر تا قرن هفده برای انسان ناشناخته بود...]

آقای سیدنی پولارد نویسنده کتاب مذکور بدون اینکه علم‌زدگی خویش را پنهان دارد، با اعتقاد به شأن خدایی برای علم، همه فرضیات مربوط به فلسفه تاریخ و جسامه‌شناسی و اقتصاد را حول محور اندیشه ترقی، بررسی و تحلیل کرده است و از این نظر کتاب او بخصوص برای آنانکه مخالف با اعتقادات او هستند، بسیار خواندنی است.

حقیقت اینست که اندیشه ترقی مستقیم و بی‌وقفه بشر در طول تاریخ اصلاً اندیشه‌ای است که از علم‌زدگی برآمده است. علم‌زدگی و قبول شأن خدایی برای علم، یکی از وجوه علم تمدن امروز است و کم و بیش در وجود همه انسانهای معاصر - بجز اهل ولایت - نشانه‌هایی از آن (علم‌زدگی) وجود دارد.

سیدنی پولارد معتقد است که اصلاً «اندیشه ترقی» بنا «پاره شدن زنجیره موروثی اسارت روح»^۴ پیداشده است و «علم اتکاء به انتظام سرمدی عالم را برانداخت و خود به مهمترین جنبه زندگی انسان تبدیل شد و از اینجا بود که انسان توانست به اصل پیشرفت و قوف حاصل کند»^۵ و حق با اوست.

● تفکر غالب غربی، اگر چه دم از آزادی و ولنگاری می‌زند، اما با اینهمه بسیار مایل است که در جهت رد مسئولیت از فرد، سیر تاریخ را سیری جبری بداند و از این‌طریق همه گناهان خویش را به گردن تاریخ بیندازد.

● سیدنی پولارد معتقد است که اصولاً «اندیشه ترقی» با «پاره شدن زنجیر موروثی اسارت روح» پدید آمده است و «علم اتکاء به انتظام سرمدی عالم را برانداخت و خود به مهمترین جنبه زندگی انسان تبدیل شد و از اینجا بود که انسان توانست به اصل پیشرفت و قوف حاصل کند».

● «حمایت وسیع متفکران از مفهوم ترقی در غایت امر به این حد می‌رسد که علم و تکنولوژی با افزودن بر منافع مادی غرب ادامه خواهد داد و به لطف غرب (!) همه جهانیان سریعاً به معیارهای اقتصادی و سیاسی مغرب زمین نزدیک خواهند شد»!

اگر اعتقاد به «نظام الهی جهان و اصالت روح» با اشاعه علم‌زدگی از بین نمی‌رفت هرگز بشر به اینچنین اندیشه‌ای نمی‌رسید. او می‌گوید:

۱. هنگامی که دکارت بر طبق اصول ریاضی یک جهان نو و اطمینان بخش بنا کرد که عظمتش از جهان مذهب کمتر نبود و هنگامی که نیوتون جهان واقعیت را با تمام پیچیدگی‌ها و تضادهایش از چند قانون عمومی گنجانید، دیگر واضح بود که انسان جدید در عرصه بزرگی از تلاش وارد شده و از دنیای پیشین فاصله زیادی گرفته است. دانشمندان که بجای فکر مجرد به پیشرفت علمی اهمیت می‌دادند، رفتار انسان جدید را تحت تأثیر خود قرار دادند.^۶

نخست باید دید که مقصود آنها از «پیشرفت» چیست؟ غایت و عصاره این مفهوم را خود سیدنی پولارد در مقدمه کتاب مذکور بیان کرده است:

[ولی حمایت وسیع متفکران از مفهوم ترقی نیز لزوماً از اعتقادات فلسفی و تعقلی آنان سرچشمه نمی‌گیرد و در غایت امر به این حد می‌رسد که علم و تکنولوژی به افزودن بر منافع مادی غرب ادامه خواهد داد و به لطف غرب (!) همه جهانیان سریعاً به معیارهای اقتصادی و سیاسی مغرب زمین نزدیک خواهند شد و به قول دکتر لیچ^۷ عاقبت انسانهایی بسان خدا و حتی مقتدرتر از خدایان یونان باستان پیدا خواهند شد که بر «محیط» خود «تسلط مطلق» خواهند داشت.]

پولارد در جمله‌ای که از دکتر لیچ نقل کرده، اصل مطلب را بیان کرده است. اصولاً اگر کسی از تاریخ تفسیری مادی نداشته باشد، به مفهوم «پیشرفت و ترقی» نخواهد رسید. لازمه رسیدن به مفهوم اینست که شما نخست انسانهای گذشته را نیمه انسانهایی مقهور طبیعت و اسیر توتم‌ها و

تربوهایی خود ساخته و غرق در فقر و گرسنگی و مرض بدانید. همه تلاش اینچنین انسانی متوجه تکامل ابزار تولیدش خواهد بود، چرا که غلبه بر قهر طبیعت و نجات از فقر و گرسنگی صرفاً در بهتر شدن ابزاری است که با آن بکار تولید غذا می‌پردازد. تنها در پرتو این تفکر است که تاریخ تمدن به اعصار سنگ و مفرغ و مس و آهن و... تقسیم می‌گردد. «انسان عصر مفرغ» یعنی انسانی که ابزار تولیدش را از مفرغ می‌ساخته است از «انسان عصر حجر» پیشرفته‌تر است چرا که ابزار تولیدش از سنگ به مفرغ تکامل یافته است، مهم «ابزار تولید غذا» است و اگر این قوم که ابزارش پیشرفته‌تر شده است قوم لوط هم باشد، در تفسیر مادی تاریخ تفاوتی نمی‌کند.

لازمه ادراک مفهوم پیشرفت در مرحله بعد اینست که همه وقایع و اعصار شرم‌آور تاریخ غرب را بعنوان مرحله‌ای از پیشرفت تلقی کنید. اگر شما فی‌المثل دوران برده‌داری را در اروپا و آمریکا، مرحله‌ای از پیشرفت محسوب ندارید، چگونه می‌توانید اعتقاد داشته باشید که بشر پیشرفتی مستقیم و بی‌وقفه داشته است. سیدنی پولارد با صراحت «پیدایش و توسعه بردگی» را یکی از نقاط روشن سیر تکاملی بشر می‌داند و تنها او نیست که اینگونه می‌اندیشد، لازمه پذیرفتن اندیشه ترقی همین است.

گفته است اندیشه ترقی را مذهب جدید یا جان‌شین جدید مذهب می‌نامند و او اذعان دارد که این نام‌گذاری چندان بی‌دلیل نیست. اگر غایت و آرمان بشر «تمتع بیشتر از حیات دنیائی، با هر قیمت ممکن» باشد، پسر روشن است که تکنولوژی، محصول معجزه‌آسای علوم جدید، حلال همه مشکلات خواهد شد. تکنولوژی خواهد توانست که غلبه بشر را بر طبیعت و محیط خویش تحقق بخشد و ابزار و روش‌های تولید را به مرزی از پیشرفت برساند که انسان حتی مقتدرتر از خدایان یونان باستان و مرفه‌تر از اشراف تمدن باستانی روم و یونان، زندگی کند.

اگر اینچنین باشد تکنولوژی بتی مقدس است و باید علم را که زمینه پیدایش این معجزه زمینی را فراهم آورده پرستید. متفکران قرن هفدهم و هیجدهم با انطباق فرضیه‌های عوام‌پسندانه علوم جدید بر جهان و فرض یک سیر خطی مستقیم تاریخی برای پیشرفت ابزار و روش‌های تولید غذا و پرستش تکنولوژی به اندیشه ترمینستی «ترقی» دست یافتند.

بنابراین اندیشه، انسان امروز نسبت به همه زمانهای گذشته در بالاترین حد از پیشرفت و ترقی قرار گرفته است او (العیاذ بالله) جای هیچ تردیدی وجود ندارد که مردم امروز در مقایسه با حضرت رسول اکرم (ص) و اصحاب و اولاد او بیش عالمانه‌تر و حقیقی‌تری نسبت به جهان آفرینش دارند. برآستی چرا مردم غرب به این حد از عجب گرفتار آمده‌اند؟ معنای «تکامل و تعالی تدریجی انسان» در معارف ما با آنچه به غربی‌ها در سبب ترقی ترمینستی بشر می‌گویند زمین تا آسمان متفاوت است.

تکامل و تعالی برای ما اصالتاً یک اعتلای معنوی است که لاجرم دارای آثار و برکات دنیایی نیز هست. ما نیز نوعی تعالی و تکامل که ناشی از حرکت جوهریه است برای انسان قائل هستیم اما این ضرورت تکاملی هرگز یک سیر خطی مستقیم و بی‌وقفه را در جهت تمتع هر چه بیشتر از حیات دنیایی طی نمی‌کند.

در مقاله بعد که ان‌شاء‌الله در باب معنای اصطلاحی غرب و غربزدگی خواهد بود، اشاره بیشتری به نحوه تحقیق سیر تکاملی حقیقی در حیات انسان خواهیم داشت و آنگاه به مبانی تاریخی تمدن غرب می‌پردازیم.

زیرنویس:

۱- این عصر اصلاً «عصر تفرقه است». «وحدت واتحاد» ناشی از توحید است و انسانیت هر چه از توحید به سوی شرک والحاد گرایش پیدا کند، بیشتر و بیشتر به سمت تفرقه در همه زمینه‌ها پیش خواهد رفت. پیدایش «ایسم‌های متعدد» در تفکر بشر امروز، فی‌نفسه تأییدی بر همین سخن است و نیاز به هیچ دلیل دیگری نیست.

۲- Progress

۳- انتشارات امیرکبیر- ۱۳۵۴- کتاب «اندیشه ترقی»

۴- همان مأخذ ص ۱۵

۵- همان مأخذ ص ۲۱

۶- Leach

۷- کتاب «اندیشه ترقی» ص ۱۶

[برای اثبات این سیر تکاملی می‌توان به نقاط روشنی اشاره کرد: استقرار اردوگاههای دائمی چادر نشینان، پیدایش امپراطوریه‌های رودکناران که از نیروی آب استفاده می‌کردند و به اوزان و مقیاس و فن کتابت دسترسی داشتند، استخراج و تصفیه مفرغ و آهن و یا پیدایش و توسعه بردگی. ولی این ترقیات صدها و هزارها سال طول می‌کشید و حرکتش بقدری کند بود که برای مردم روزگاران قدیم قابل مشاهده نبود...^۷ نقاط روشنی که او برای اثبات سیر تکاملی خویش ذکر کرده است مؤیدی بر مدعای ماست:

اسکان عشایر کوچ رو (آغاز مدنیت) - پیدایش امپراطوریهائی با ابزار تولید متکامل - بازم تکامل بیشتر ابزار تولید در تصفیه مفرغ و آهن پیدایش و توسعه برده‌داری (شناخت نیروی کار و استفاده از برده‌ها در جهت تأمین نیروی کار لازم برای پیشرفت تولید)...

مرحله بعدی سیری که سیدنی پولارد برای تاریخ ترسیم کرده است باید به اینجا برسد: ایجاد کارخانه‌های بزرگ و جایگزین کردن نیروی کار گرها بجای برده‌ها و بالاخره اتوماسیون (ماشینسیم و خود کاری).

برآستی چرأ غرب اینهمه در عمق تفکرات استکباری و امپریالیستی خویش غرق شده است که شناخت این نحوه تحلیل تاریخ را ادراک نمی‌کند و این خزعبلات را بعنوان تاریخ تمدن به خورد ملت‌های جهان داده است؟

نگاهی به تاریخ برده‌داری در اروپا و آمریکا می‌تواند ما را بیشتر به عمق فاجعه نزدیک کند. نیروی کار میلیونها برده سیاهپوستی که از آفریقا ربوده می‌شدند و در بازارهای علنی برده فروشی به فروش می‌رفتند و به عنوان حیواناتی کارکن در مزارع به بیگاری کشیده می‌شدند، آمریکا را آمریکا کرده و غرب را به این سطح از توسعه اقتصادی کشانده است. آیا این دوران اسفبار و شرم آور تاریخ زندگی بشر را باید بسمتای «نقطه‌ای روشن از پیشرفت» نگریم و یا بعنوان مرحله‌ای تاریک از هبوط بشر و تفسیر علنی این آیه مبارکه که ظهور الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس؟ کدامیک؟

توسعه اقتصادی - بمفهوم رایج - نیاز به «نیروی کار» دارد. برای آنکه تاریخ را براین مبنا تفسیر می‌کنند، «اصل پیشرفت» توسعه اقتصادی است. و برای او چه تفاوتی می‌کند که این نیروی کار از کجا تأمین شود؟ با عرض پوزش چه تفاوتی می‌کند که این نیروی کار را قاطرها تولید کنند و یا برده‌ها؟ غرب می‌خواهد توسعه اقتصادی پیدا کند و این را تنها «معیار و محک پیشرفت و ترقی» می‌داند و توسعه نیستاز

بسه نیروی کار دارد،

این نیروی کار از هر کجا تأمین شود گامی بسوی ترقی است. مادر مقالات آینده در باب تاریخ اگر خدا بخواهد خواهیم گفت که صورت آرمانی یا صورت مثالی غرب تمدن یونان و روم باستان است، و نه عجب اگر آنها نیز مردم غیر خویش را «بربر» می‌دانستند و نیروی کار مورد نیاز خود را از طریق برده‌داری تأمین می‌کردند.

امروز آنچنانکه سیدنی پولارد در مقدمه کتاب

